چه باید کرد؟

نجات ما در اتحاد ماست

پیش بسوی تشکیل جبهه سکولار ـ دمکرات ایران

کیانوش توکلی

بخش پایانی

جنبش دوم خرداد و اصلاح‌طلبان حکومتی

پایان جنگ، سرکوب مخالفین، کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، مرگ خمینی، تجربه ناخوشایند مردم از انقلاب و عملکردهای انقلابیون، فروپاشی سوسیالیسم، کم‌رنگ‌شدن الگوهای مارکسیستی تحول اجتماعی، رویکرد اندیشه‌ورزان اسلامی به مکتب لیبرال ـ دمکراسی، رواج نواندیشی دینی، مشکلات اجتماعی، اقتصادی و ناکارآمدی نظام اسلامی موجب جنبشی مردمی شد که در دوم خرداد تجلی یافت.

نیروهای سابق چپ اسلامی که اکنون به اصلاح‌طلبان دینی ارتقا یافته بودند توسط مردم انتخاب و به قدرت دولتی دست یافتند. رهبران دوم خرداد، قانون اساسی را به منزله برنامه سیاسی خود برگزیدند و در عمل کاری از پیش نبردند و در حال حاضر پروژه اصلاح‌طلبی آنان به بن‌بست رسیده است.

البته که دستاوردهای جنبش دوم خرداد انکارناپذیر است. این جنبش فضای سیاسی و اجتماعی جامعه را باز کرد و پرده‌ها را بالا زد و تمامی فساد نظام اسلامی را برملا ساخت. از همان ابتدا تلاشی صورت گرفت که دوم خرداد را با دوران رنسانس و رهبران آنرا با رهبران دوران روشنگری اروپا مقایسه کنند. در دوم خرداد، جوانان و زنانی که از حکومت دینی به جان آمده و طبیعتا خواهان جدایی دین از دولت بودند و از این منظر می‌توان آنرا یک جنبش سکولار دانست.

اما رهبری این جنبش که ـ خود را روشنفکران دینی می‌نامند ـ خواهان جامعه مدنی دینی و مردم‌سالاری دینی و با حفظ چهارچوب اصلی نظام هستند، و اهداف خود را در اجرای قانون اساسی سراپا متناقض قرار داده، می‌باشد. از این منظر تضاد اساسی بین خواست‌های مردم و خواست رهبران دوم خرداد کاملا مشهود است.

اصلاح‌طلبان دینی که از واژه دمکراسی وحشت دارند و به جای آن از دو کلمه متناقض مردم‌سالاری دینی استفاده می‌کنند خود را هم‌طراز روشنگران دوران عصر رفرماسیون قلمداد کرده و از این رو با طرح سکولاریسم اسلامی سعی در جعل تاریخ دارند. اکنون اغلب سردمداران دوم خردادی اعتراف می‌کنند که درمانده شده‌اند و تا قانون اساسی متناقض است و تا دستگاه ولایت فقیه و شورای نگهبان عمل می‌کند محال است که کار مهمی صورت گیرد.

در این باره آقای اکبر گنجی با انتشار مانیفست در واقع کامل‌ترین سخن جناح دوم خردادی را ارائه کرده است. او با بررسی قانون اساسی، گفتار و رفتار رهبران و عملکرد نظام و با ارائه آیه‌هایی از قرآن ثابت کرد که جمهوری‌اسلامی مردم‌سالار نیست و هر توجیهی برای جمع میان دین و جمهوری نامرفق بوده است و همچنین نظریه مشروطه‌خواهی آقای حجاریان راکه خواستار حفظ ولایت فقیه ـ ناظرکردن ولی است نه حکومت‌کردن ـ یک سر به باد انتقاد می‌گیرد. خلاصه گنجی با ارائه دلایل انکارناپذیر ثابت می‌کند که با این قانون اساسی و دستگاه ولایت فقیه و با این اصلاح‌طلبان حکومتی راه به جایی نخواهد برد. اکبر گنجی از جمله گفته است:

«نهضت اصلاح‌طلبی پس از سالها مبارزه هنوز نتوانسته است به مطالبات اساسی و برحق خود دست یابد. پیروزی در چند انتخابات مهم، در دست‌گرفتن کنترل قوه مجریه و قوه مقننه، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دوگانه، در عمل هیچ دستاوردی نداشته و بن‌بست ناشی از انسداد سیاسی، آنچنان بخش اصلاح‌طلب حاکمیت را فلج و ناکارآمد کرده است که دیگر هیچ امیدی به تحقق مطالبات از طریق اصلاح‌طلبان حاکم نمی‌توان داشت و لذا بخش وسیعی از جامعه گرفتار یاس، ناامیدی، سرخوردگی و وادادگی شده است».

در نفی قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گوید: «در چارچوب قانون اساسی جمهوری‌اسلامی، در بهترین شرایط می‌توان به حاکمیت دوگانه ناکارآمد دست یافت و در بدترین شرایط یک نظام تماما اقتدارگرا نصیب ما نخواهد شد».

چپ دمکرات، جمهوریخواهان ملی و موانع فکری آنان بر سر راه دمکراسی!

بخش بزرگ این مجموعه را چپ دمکرات ـ که سابقا انقلابی کمونیست بود ـ تشکیل می‌دهد. در این بلوک‌بندی جمهوریخواهان چپ متشکل از دهها سازمان و حزب و همین طور افراد مستقل و بی‌نام تشکیل شده است که سابقه فعالیت سیاسی آنان به ۲۵ تا ۶۰ سال می‌رسد و علیرغم گستردگی این جبهه که اکثر چهره‌های علمی، فرهنگی و سیاسی اپوزیسیون در آن حضور فعال دارند، اما بعلت حمایت از اصلاح‌طلبان دینی، بی‌چهره است!

اصلی‌ترین نیروی بلوک چپ دمکرات را فدائیان خلق اکثریت تشکیل می‌دهند. آنان نظرات یکسانی نداشته و نظرگاه‌های متفاوتی دارند و به لحاظ دمکراسی درونی، دمکرات‌ترین سازمان سیاسی‌ایران محسوب می‌شوند. فدائیان اکثریت بر زمینه شکست متحول شده‌اند.

چپ دمکرات پس‌از فروپاشی سوسیالیسم و تجربه انقلاب، شکست پی در پی، آنان را از انقلابی‌گری به رفرمیسم و از آرمان‌گرایی به اصلاح‌طلبی ۲ خرداد‌ی رسانده است. بدون اینکه به‌عمق ریشه‌ای‌ترین اشتباهات تئوریک خود پی برده باشند و همچنان روحیه ضد آمریکایی و ضد سلطنتی را یدک می‌کشند. سیاست‌زده‌اند و حوادث سیاسی آنان را به این طرف و آن طرف می‌کشاند یعنی فاقد دید استراتژیک بوده‌اند.

بطور مثال در انقلاب شرکت کرده و در شکست حکومت سکولار شاه و به قدرت‌رساندن خمینی نقش مهمی داشتند. بعدا به‌برخی واقعیات پی بردند. بااین وجود از آنجا که ایران در گذشته تکلیف خود را با اسلام سیاسی روشن نساخته بودند، وقتی به جاده دوم خرداد رسیدند باز هم بجای اینکه از ایجاد حکومت سکولار حمایت کنند به حمایت از اصلاح‌طلبان دینی بر خواستند. اکنون که اصلاح‌طلبی به بن‌بست رسیده است و مدتهاست که امکان پیشروی ندارد. جناح واقع‌بین این جریان شعار جبهه جمهوری دمکرات را سر می‌دهد بگونه‌ای بر جمهوریخواهی تاکید می‌کنند تو گویی مشکل ایران، فقط انتخاب در شکل حکومت است. چنان روی جمهوری تاکید می‌کنند بگونه‌ای که آنرا به نوعی ایدئولوژی برای خود مبدل کرده‌اند. هماطور که در گذشته با دمکراسی چنین رفتاری داشته‌اند. غافل از آن که دمکراسی شکل حکومت، جمهوری و یا سلطنت غالب و یا نوع حکومت است که طبیعتا در یک انتخابات کاملا آزاد، زیر نظارت سازمانهای بین‌المللی انجام خواهد گرفت. نگاه کنید به پیشنهاد آقای علی کشتگر که می‌گوید: «جمهوری، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه بیش»(۵) که یادآور گفته معروف خمینی در سال ۵۸ است.

واقعیت این است که چپ دمکرات بر سر خیلی از قضایا با خود تعیین تکلیف نکرده است. در حالی که جمهوریخواهانی امثال آقای اکبر گنجی بطور شفاف و روشن در باره ساختار اقتصادی و رابطه دمکراسی با اقتصاد آزاد و اینکه تولد دمکراسی با پیدایش اقتصاد مبتنی بر بازار مربوط است.

گنجی در بیانیه‌اش می‌نویسد: «بسیاری از دمکراسی‌خواهان ایران با اقتصاد بازار مشکل دارند و لذا از سوسیال دمکراسی دفاع می‌کنند». او می‌نویسد: «دمکراسی اصولا با منشا قدرت سر و کار دارد و لیبرالیسم با توزیع قدرت و سوسیالیسم با توزیع ثروت. ... منشا سوسیال دمکراسی، لیبرال دمکراسی هر دو یکی است ـ رای مردم و قبول اقتصاد بازار ولی توزیع قدرت، اختیارات شهروندان و حدود دخالت دولت در این دو نوع دمکراسی تا حدودی تفاوت دارد». سپس از کارل پوپر که زمانی سوسیالیست و بعدها لیبرال شد نقل قول می‌کند: «اگر پیوند سوسیالیسم و آزادی فردی ممکن بود، هنوز هم سوسیالیست بودم. زیرا هیچ چیزی بهتر از آن نیست که انسان زندگی کوچک ساده و آزادی در یک جامعه برابر داشته باشد. زمان لازم بود تا من دریابم که آنچه می‌خواستم رویای زیبایی بیش نیست و آزادی مهمتر از تساوی است و هر نوع کوششی جهت استقرار تساوی، آزادی را به خطر می‌افکند و با قربانی‌کردن آزادی حتی نمی‌توان آن را در میان کسانی که خواستار تساوی هستند برقرار کرد».

این نقل قول‌ها را بدین خاطر در اینجا آورده‌ام که چپ را به چالش بطلبم. بنظر من موضوع اصلی اختلاف در صفوف اپوزیسیون و یا حتی مردم ایران فراتر از دعوای انتخاب بر سر فرم و قالب حکومت است. سخن من با آن دسته از جریانات چپ ـ که چنان‌از مرحله پرت هستند که دمکراسی را با نفی سرمایه‌داری گره زده‌اند. نیست. روی سخنم اما با کسانی است که می‌خواهند بین سوسیالیسم و دمکراسی غربی آشتی برقرار کنند و آنان بطور تجربی و طی سالها اقامت در اروپا و آمریکا با دمکراسی غربی خو گرفته‌اند و دوست دارند آرمان‌های قدیم و تجربه جدیدشان را برای مردم ایران یک جا عرضه کنند. نیرویی که خود را چپ دمکرات می‌نامد و معتقد است از گذشته درس آموخته و تجربه شوروی و اردوگاه شرق را از نزدیک مشاهده کرده است. سئوالم این است که آیا می‌شود دمکراسی را با اقتصاد دولتی سازگار ساخت! روی صحبتم با کسانی است که سوسیالیسم را نه به عنوان یک نظام اقتصادی، اجتماعی بلکه بعنوان آرمان ارزشی می‌دانند!

آیا بشریت دمکراسی سراغ دارد که مبتنی بر اقتصاد بازار نباشد.این آرزوها و تخیلات البته خوب است ولی نه برای جامعه درمانده ایران که به علت رهبری بنیادگرای اسلامی، سالهاست که از غافله تمدن بدور مانده‌اند و جامعه جوان ایران چنان عطشی به سرمایه‌داری و فرهنگ غـرب دارد کـه خـود را معطل آرزوهای قشنگ‌تان نمی‌کند. این آرزوها نیک است البته برای جوامع پیشرفته غربی آنهم برای گروههای معینی از روشنفکران غربی که جامعه مـدرن برایشان خسته‌کننده شده است! بنابراین خاک به چشمان خود و دیگران نپاشیم! اختلافات نه بر سر شکل حکومت بلکه دقیقا بر سر مضمون آن یعنی اقتصاد و نوع دمکراسی است وگرنه در مـورد شکـل حکـومتی، همـه جریانات سیاسی‌ایران حق دارند، نوع حکومت را ـ زیـر نظارت سازمانهای بین‌المللی ـ به رای مردم بگذارند.

امروز بایستی هر نیرویی، خود را بازتعریف کند! که در کجای این جهانی‌شدن قـرار گـرفته است. با سرمایه‌داری و سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول چکار خواهد کرد و...؟ آیا بهتر نیست بجای شعار جمهوریخواهی و یا سلطنت‌طلبی به آنچه در بالا مطرح کردم پاسخ گویند و با این وجود آیا برای اتحاد امروزمان جز اتحاد همه این نیروها در ظرف بزرگ‌تری از جبهه جمهوریخواهی یعنی در جبهه نیروهای سکولار ـ دمکرات می‌شناسیم؟

چرا جبهه سکولار ـ دمکرات بگانه راه حل است؟

اگر صادقانه به اوضاع سیاسی ایران، به خود و جریانی سیاسی که به آن تعلق داریم بنگریم، متوجه می‌شویم که همه مـا در بـن‌بست قـرار گرفته‌ایم. در واقع بن‌بست بـا انـقلابی آغـاز گردیدکه تحت رهبری عقب‌ماندەترین لایه‌های اجتماعی صورت گرفت، و نظام سکولار مقتدر پهلوی را برانداخت و حکومت دینی را مستقر ساخت! این تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری به هیچ وجه نشانه رشد آگاهی مردم ایران نبود! اکثر مردم و بخشی از نخبگان جامعه منفق‌القول هستند که انقلاب یک خطای ملی بود!

امروز احتیاجی به چشمان تیزبینی نیست که اساسی‌ترین خواسته‌های مردم کـه عـبارت از ایجاد یک دولت عرفی و یا سکولار و قـدری هـم دمکـراسی! این دو عـنصر سکولار و دمکراسی سالهاست که در بین نخبگان جـامعه شکوفه زده‌است و جدا از گرایشات سیاسی در چهار چریان سیاسی سلطنت، جمهوریخواه، چپ و مذهبی‌ها به نسبت‌های مختلف بوجود آمـده است.

من علیرغم اینکه خود را چپ و جمهوریخواه می‌دانم، اما طرح جبهه جمهوریخواهـی ـ کـه سکولار ـ دمکراسی را با جمهوری پیوند می‌زند ـ را یک شعار فراگیر ندانسته و آن را سکتاریستی و اختلاف‌برانگیز که نهایتا ادامـه بن‌بست کنونی و بسود بقای دستگاه ولایت فقیه می‌دانم. اما دلایلم بقرار زیر است:

ـ ایران برای همه ایرانیان است و هر حرکت و تفکر حذفی، غیر دمکراتیک و محکوم بـه شکست است.

ـ تاکنون کلیه تلاش‌هایی که برای تشکیل جبهه شد به این دلیل ساده شکست خورد کـه فراگیر نبوده و حالت حـذفی داشـته و بـجای گردآوری مردم، خود به سیل اپوزیسیون مبدل شده است.

ـ جمهوریخواهان به لحاظ سیاسی، فکری، ایدولوژک و برنامه‌ای بهیچ وجه همگون نبوده و بـه جـمهوریخواهـان دمکـرات، جمهوری دمکـراتیک اسلامی، جـمهوری تـوده‌ای و جمهوری سوسیالیستی با مضمون دیکتاتوری پرولتاریا تقسیم می‌شوند اما بـا ایـن وجـود احتمال می‌رود در یک جـبهه فـراگیـر مـلی، بلوک‌بندی جمهوریخواهی خود را حفظ نمایند.

ـ حدودا یک چهارم جمعیت کنونی کشور در انقلاب حضور داشته است و اکـثر آنـان در آن زمان به نظام سلطنتی نه گفته بودند. اما کسـی می‌تواند انکار نمـاید کـه خـیلی از انـقلابیون نظراتشان عوض شده است.

ـ سه چهارم جمعیت کنونی کشـور کـه هـیچ تقضی در انقلاب نداشته و طبیعتا حق مسلم آنان است که شکل و نوع حکـومت را خـود تـعیین نماید. و تصـمیمی مـتفاوت بـا نسـل انـقلاب بگیرند.

ـ ۲۴ سال استبداد مـذهبی، مـوجب رشـد اندیشه سکـولار و دمکـراتیک در اقشـار و طبقات اجتماعی ایران، جدا از گرایشات سیاسی آنان شده است.

ـ مواداران نظام پادشاهی به لحاظ اجتماعی قدیمی‌ترین جـریان سـکولار ایـران است کـه فریب خمینی را نخورد و در انـقلاب اسـلامی شرکت نکرد و با حکومت اسلامی از ابتدا خط و مرز کاملا روشنی داشته‌اند.

ـ در اردو سلطنت‌طلبان هم دو دستگی جدی وجود دارد که آنان نیز در یک جبهه نمی‌گنجند و گرایش مشروطه ـ لیبرال آن به چپ دمکرات نزدیک‌تر است تا به جناح اقتدارگرای سلطنت!

ـ در یک رفراندوم عمومی، مردم ایران حق دارند که خود مستقیم نوع و شکـل حکومت و قانون‌اساسی را تعیین نمایند. همـه جـریانات سیاسی کشور حق دارند آلترناتیوهای خود را به آرای عمومی بگذارند. هرگونه قیم‌مابی محکوم به شکست است.

ـ اپوزیسیون ایران راه را تـنها در جـبهه جمهوری می‌بیند، که ایـن سکـتاریستی و بـه لحاظ سیـاسی اپـوزیسیون رژیـم را دو شـقه می‌کند.

ـ وقایعت موجود جهان نشان می‌دهد که نـه جمهوریخواهی نشانه دمکراسی است و نه نظام پـادشاهی نشـانه استبداد، نگـاهی گـذرا بـه جمهوری‌های موروثی سوریه و عـراق کـه بدترین نظام‌های دیکتاتوری منطقه هستند و همچنین کشورهای اسکاندیناوی و اسپانیا نشان می‌دهد که دارای بهترین نمونه دمکراسی غربی است. که سلطنت در آن کشورها، سمبل وحدت و ارزش ملی است.

ـ بحران سیاسی در ایـران بـتدریج دارد بـه یک بحران بین‌المللی تـبدیل مـی‌شود. از هـم اکنون آمریکا و غرب به طور مشخص قـصد دارند از جریانات سکولار ـ دمکرات حمایت کنند. واقعیت این است که جبهه جمهوریخواهان دمکرات بخش بسیار کوچکی از اپوزیسیون را تشکیل می‌دهد و نمی‌تواند حمایت و کمک‌های جامعه جهانی را به خود جلب نماید. در حالی که جبهه سکولار ـ دمکرات، از آنجا کـه فـراگیـر است، دارای چنین ظرفیتی می‌باشد.

ـ طرح شعار جبهه جمهوریخواهی این خطر را در بر دارد که جمهوری اسلامی را بـدون ولایت فقیه حفظ نماید.

البته جمهوریخواهان بهتر است کـه بـلوک خودشان را در جبهه سکولار ـ دمکرات داشـته باشند و این بلوک متحدا بـا طـرفداران نظام پادشاهی وارد گفتگو شـود و در رفـراندوم عمومی آلـترناتیو جـمهوریخواهـی را بـه آرا عمومی بگذارد.

بنابراین گردآمدن کلیه نیروهایی سـکولار ـ دمکرات در یک جبهه، تـحت یک منشور سیاسی برای نجات مردم و کشور یک ضرورت انکارناپذیر است. زمینه‌های عینـی و ذهـنی چنین اتحادی به لحاظ ملی و بین‌المللی آمـاده است. به قول هوگز: «هـیچ چـیز نـیرومندتر از اندیشه‌ای نیست که زمان آن فرا رسیده باشد».

در واقع هـم سیـاست و زمـان رابـطه خـیلی حساسی با هم دارند و هر گونه تاخیر در تاریخ عواقب مهلکی برای آن ملت دارد.

در یک نـوشته جـداگـانه، منشور اتحاد نیروهای سکولار ـ دمکـرات‌ایـرانـی را بـرای برون‌رفت از اوضاع کنونی را به نظر خوانندگان می‌رسانم. ناگفته پیداست این نوشته‌ها تلاشی است برای برون‌رفت از بحران کنونی که طبیعتا بـایسـتی مـورد قـضاوت، نـقد و بـررسی دوستداران مردم و کشور قرار گیرد.

۱ ـ آقای گنجی در واقع با یک تیر دو نشان می‌زند و خط مساوی بین دستگاه ولایت فقیه و نظام مشروطه پادشاهی می‌گذارد. گنجی با این کار تضاد جمهوریخواهـان و سـلطنت‌طلبان را تشدید کرده است. اصولا ایشان اظهارنظری در باره سلطنت نکرده است و این نیرو را اصولا به حساب نیـآورده است ولی عـنوان مـانیفست، سئوال‌برانگیز است براستی گنجی هدف دیگری هم داشته‌است؟!

۲ ـ اصلاح ـ یا انقلاب! نـوشته دکـتر مـهرداد مشایخی

۳ ـ در چهار دهـه گـذشته، چپ‌ایـران روی اسلام سیاسی سرمایه‌گذاری کرده است. سـعی نکرده است از خود چهره مستقلی بسـازد و بـر همه احزاب سیاسی تاثیر بگذارد!

۴ ـ حمید تـقوایی در انـترناسیونال ۱۱۶ می‌نویسد: ... منصور حکمت منتقد پـیگیر ناسیونالیسم، مذهب، دمکراسی، لیبرالیسم و رفرمیسم بود...

۵ ـ آز ادیخواهان ایران علیه استبداد دینی متحد شوید! نوشته آقای علی کشتگر.

دو واقعه، دو دنیا، یک ریشه

ادامه از صفحه ۶

آورده است. ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «هرکس در مقام دفـاع از نـفس یـا عرض و یا ناموس و یا مال خود یا دیگری... در بـرابر هـر گـونه تـجاوز فـعلی و یـا خـطر قریب‌الوقوع عملی انجام دهد کـه جـرم بـاشد، قابل تعقیب و مجازات نخواهد بود..».

هر چند قانونگذار تعریفی از نـاموس ارائـه نداده، فرهنگ لغت یکـی از تـعریف‌های آن را «زنان یک خانواده وابسته به یک مرد می‌داند» بنابراین بدیهی اسـت وقتی زن وابسته به مردی در خطر باشد، مرد بتواند طبق قانون از او دفاع کند حتی اگر خود زن چنین درخواستی نداشته باشد. قانونگذار از طرفی قتل زن را در حال زنا به دست شوهرش مجاز می‌داند و از طرف دیگر برای اثبات جرم زنا، شرایط بسـیار سـختی را پیش‌بینی کرده است. شرایطی کـه هـیچ یک از آن‌ها در لحظه‌ای که مرد زنش را در حال زنا با دیگری می‌بیند یا فکـر مـی‌کند زنش در حـال زناست، به وجود نیامده است. یعنی نـه چـهار شاهد عادل وجود دارند که به تحقق زنا شهادت دهند نه اقرار زن و مرد وجـود دارد. از طـرفی معلوم نیـست شـوهر در آن شـرایط چگـونه می‌خواهد متوجه اکراه داشتن زن خود شود. در واقع مرد اختیار قضاوت خارج از نظام قضایی دارد تا در یک لحظه خود اتهام وارد کنند، خود قضاوت کنند و در نهایت خود شدیدترین حکم ممکن را اجرا کند.

ماده دیگری نیز در قـانون وجـود دارد کـه می‌تواند مبنای حقوقی مشروع‌بودن قتل زن در حال زنا به دست شوهر باشد. ایـن مـاده مـقرر می‌کند: «قتل نفس در صورتی موجب قـصاص است که مقتول شرعا مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد، قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه ثابت کـند» (ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی). بر اساس ایـن مـاده، می‌توان استدلال کرد چون زن شوهردار شرعا مستحق مرگ (سنگسار) است، قتل او مجازاتی در پی ندارد. اما در هـمین زمـینه نـمایندگان مجلس طرحی را برای حـذف مـاده ۲۲۶ تـهیه کرده‌اند که در صورت تصویب این طرح، باید ماده قانونی هم که به شـرط اجـازه می‌دهد شخصا زن خود را در حـال زنـا بـا دیگـری بکشد حذف شود.